



موسی اکرمی

بسا کسانی که دغدغه‌هایی در اندیشه‌ورزی و دستی به قلم دارند، به کار ترجمه کشانده می‌شوند. این کسان به دو گروه بخش می‌شوند: ۱) کسانی که کار ترجمه را چونان یک پیشه می‌دانند؛ ۲) کسانی که کار ترجمه را چونان یک کار ذوقی و در تکمیل اندیشه‌ورزی و اندیشه‌پرانی در زمینه یا زمینه‌هایی که به آن‌ها دلپسته‌اند.

کسانی که کار ترجمه را چونان پیشه برمی‌گزینند دو دغدغه دارند: ۱) گزینش و ترجمه نوشته‌ای که بتوان آن را منتشر کرد و جای خالی ویژه‌ای را در یک زمینه؛ از علم تا فلسفه و هنر و… پر کند؛ ۲) گزینش و ترجمه نوشته‌ای که فزون بر ش‌رط بالا چنان فروش داشته باشد که مترجم بتواند روی درآمد آن حساب باز کند. (این دغدغه، که به یک شرط تبدیل می‌شود، خود پیامدهای بسیار دارد که پرداختن به آن فرصت ویژه‌ای می‌خواهد.

کسانی که کار ترجمه را پیشه نمی‌دانند از نخستین دغدغه بالا برخوردارند. دغدغه دوم در کار آنان تاثیر تعیین‌کننده ندارد هر چند آنان نیز، همراه با ناشر، به کمپنیه‌ای از فروش و درآمد چشم می‌دوزند تا در آمد فروش هزینه سرمایه‌گذاری را با اندکی سود (البته برای ناشر) برگرداند (به این امر نیز می‌توان پرداخت که نیاز به فرصت دیگری دارد).

من هم به کار ترجمه کشانده شدم ای آنکه آن را چونان یک پیشه برگزیده باشم (هرچند گاهی درآمد اندک آن برایم بی‌اهمیت نبوده‌است (!) باشد). از این‌رو من بیشتر از نخستین دغدغه در کار ترجمه برخوردار بوده‌ام.

این دغدغه دارای پنج بخش است: ۱) گزینش نوشته‌ای که بتوان آن را منتشر کرد؛ ۲) گزینش نوشته‌ای که جای خالی ویژه‌ای را در یک زمینه پر کند؛ ۳) زمینه‌هایی که من به آنها دلپستگی دارم؛ ۴) ویژگی‌ها و بایستگی‌های هر یک از زمینه‌هایی که من به آنها دل‌پسته‌ام؛ ۵) شیوه و روش من در ترجمه.

۱- گزینش نوشته‌ای که بتوان آن را منتشر کرد

ما در شرایطی به‌سر می‌بریم که قانون‌ها و آیین‌نامه‌های نوشته و نانوشته گوناگون، که البته ممکن است برخی از آنها از روزی تا روز دیگر نوسان‌ها و دگرگونی‌هایی داشته باشند، بر امر نشر نوشته در سپهر همگانی فرمان می‌رانند که مترجم یا ناشر را از محدودیت‌هایی در گزینش متنی که باید ترجمه و در سپهر همگانی پیرو قانون، به نام مترجم و ناشر شناسنامه‌دار، منتشر شود روبه‌رو می‌کند. من نیز بررسی‌های درخ‌ور را انجام می‌دهم تا نوشته‌ای را برگزینم که در توازن پایدار یا ناپایدار اهمیت نوشته و قانون‌ها و آیین‌نامه‌ها و چانه‌زنی‌ها بتوان آن را منتشر کرد، هر چند ممکن است به نوشته‌هایی هم توجه کنم که اگر در بازه زمانی ویژه پورانه انتشار نمی‌یابند شاید در آینده چنین پروانه‌ای را به دست آورند.

۲- گزینش نوشته‌ای که جای خالی ویژه‌ای را در یک زمینه پر کند

گزینش نوشته‌ای که جای خالی ویژه‌ای را در یک زمینه پر کند بخشی از نخستین دغدغه من ترجمه است. مترجم همواره در پی یکی گزینش یا پذیرش آن نوشته‌ای برای ترجمه است، که برپایه دریافت خود او یا ناشری که ترجمه نوشته را سفارش می‌دهد، جای خالی‌ای را در زمینه‌ای که به آن دلپستگی دارد پر کند. زاری دستیابی به این بخش از آماج ترجمه باید به سه نکته توجه داشت: ۱) شناخت نوشته‌های منتشرشده در زمینه‌ای که مترجم به آن دلپسته است؛ ۲) شناخت بازار نشر در پیوند با چندچون نوشته‌های منتشرشده و ۳) دریافتی از چندچون نیاز به نوشته‌هایی در زمینه‌ای که مترجم به آن دلپسته است.

من به سهم خویش، چه در گزینش نوشته‌ای برای ترجمه چه در پذیرش پیشنهاد ناشر برای ترجمه نوشته‌ای ویژه کمابیش به سه نکته بالا توجه کرده‌ام و توجه خواهم کرد. آشکار است که هر گونه بررسی و سنجش در پیوند با این سه نکته کم امر نسبی است. به‌ویژه در بررسی بازار نشر و چندچون نیاز به یک نوشته، خواننده‌گزینی نقش مهمی دارد، چه کسانی خواننده ترجمه‌های من هستند؛ این خوانندگان از چه چندچونی برخوردارند؟

۳- زمینه‌هایی که من به آنها دلپستگی دارم

به گونه‌ای عام من به علم و فلسفه و هنر دلپسته‌ام. ترجمه‌هایم هم در این زمینه‌ها بوده‌اند (و، احتمالاً، خواهند بود). به گونه‌ای مشخص نوشته‌هایی را، چه مقاله چه کتاب، در زمینه‌های زیر ترجمه کرده‌ام که برخی منتشر شده‌اند و برخی منتشر نشده‌اند: ۱) علم و تاریخ علم (بیشتر فیزیک و اخترشناسی و ریاضیات و زیست‌شناسی)، ۲) فلسفه و تاریخ فلسفه (بیشتر مابعدالطبیعه، فلسفه غرب (به‌ویژه فلسفه کانت)، فلسفه تحلیلی، تحلیل فلسفی، فلسفه علم، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی)، ۳) هنر و تاریخ هنر (بیشتر ادبیات داستانی، نقاشی و شعر). جستارهایی که در زمینه‌های بالا برای من برجستگی ویژه‌ای دارند عبارتند از: اندیشه‌ها و نگرها و آموزه‌های بنیادین، عرضه جستارها با روش برجسته ویژه در پژوهش و نگارش مقاله یا کتاب، اهمیت نگارش یا نگره یا آموزه عرضه‌شده در تاریخ اندیشه، نگارش تحلیلی و انتقادی (سنجشی)، جایگاه مقاله یا کتاب

گزینش‌شده در تراداد و تاریخ یک جستار ویژه، توجه به جستارها و پرسمان‌های کلان و تاثیرگذار در جامعه، اهمیت ویژه نویسندهای که نوشته او گزینش شده است، در میان جستار.

چیزی نسبی پذیرفتنی در سه زمینه برخوردار باشد: ۱) جستاری که نوشته درباره آن است؛ ۲) زمان مبدا (۳) زبان مقصد.

چشم‌پوشی از چندچون برخوردار از چیزی در سه زمینه بالا، یا این دغدغه و پرسش روبه‌رو است که در ترجمه تا چه اندازه می‌تواند آنچه را نویسنده نوشته است به‌راستی به زبان مقصد برگرداند و به خواننده خود انتقال دهد؟ آیا می‌توان معنایی متن را آنگونه که نویسنده می‌خواسته است از زبان مبدا به خوانندگان در زبان مقصد منتقل کرد؟ در اینجا شاید با طیفی روبه‌رو باشیم که دارای دو سر باشد: در یک‌سو این باور نبسته است که ترجمه خیانت است به‌گونه‌ای که مترجم هرگز نمی‌تواند اندیشه‌ای یا احساس نویسنده را از زبان نویسنده به زبان دوم برگرداند؛ در سوی دیگر ما این باور روبه‌رویم که ترجمه هنر است به‌گونه‌ای که مترجم دست به کاری می‌زند که خود هنری است برخوردار از فن‌ها و ریزه‌کاری‌ها و آفرینش‌های زبانی تا متنی در زبان مقصد پدید آید که خود از هویت ویژه و ممتاز و هستی نه‌چندان وابسته به متن آغازین در زبان مبدا برخوردار است.

در این‌جاست که زبان، چونان هستومندی که گویی نخستین و سرراس‌ترین نقش آن انتقال اندیشه یا احساس است، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و چندین پرسش پیش می‌آید: زبان چیست؟ نقش زبان چیست؟ پیوند زبان و اندیشه و معنا چیست؟ گونه‌بندی متن چگونه است و زبان در هر گونه چه نقشی دارد؟ در اینجا این پرسش نیز پیش می‌آید که مترجم چه چیزی از یک نوشته را از زبان مبدا به زبان مقصد برمی‌گرداند؟ به باور من زبان را در دو گستره باید به دو گونه بخش کرد: ۱) بخش‌بندی زبان به ۱-۱) زبان چونان ابزار و ۱-۲) زبان چونان آماج؛ ۲) بخش‌بندی زبان به ۲-۱) زبان زمان نویسنده و ۲-۲) زبان زمان مترجم (که، البته، ممکن است این دو زمان یکی باشند).

هرجا با متنی سروکار داشته باشیم که جستارها یا محتواها یا معناها یا مدلول‌های واژگان عینی، انتقال‌پذیر و

درباره ترجمه متون فلسفی

من و ترجمه

تبادل‌پذیر در سپهر میان‌ذهنی [آیین‌الذات‌های] باشند و هر واژه کمابیش تک‌معنا نیست و دور از ایهام و ابهام باشد یا زبان چونان ابزار روبه‌رویم. در اینجا زبان نقشی کمابیش بی‌طرفانه دارد. هر چه نقش ابزاری زبان به‌این معنا بیشتر باشد، با جدایی کمابیش کامل زبان و معنا، با ترجمه‌پذیری کمابیش کامل، روبه‌رویم، یعنی انتقال آنچه نویسنده در نظر داشته است کامل‌تر روی می‌دهد. متن‌های متئور که زبان چونان یک‌ایزاک انتقال درونمایه اطلاعات است، متن‌های گزارشی و متن‌های علوم‌تجربی و فن‌شناسی‌ها از اینگونه متن‌ها هستند.

یسا مدلول‌های واژگان عینی، انتقال‌پذیر و تبادل‌پذیر در سپهر میان‌ذهنی [آیین‌الذات‌های] نباشند و هر واژه دارای چند معنا و برخوردار از ایهام و ابهام باشد و اندیشه و معنا با زبان و واژگان و جایگاه واژگان در ساختار زبان پیوند تنگاتنگ داشته باشند، با زبان چونان آماج یا دست‌کم، با زبان چونان ابزار-آماج روبه‌رویم. در اینجا زبان نقش بی‌طرفانه را از دست می‌دهد. هر چه نقش آماجی زبان به این معنا بیشتر باشد با پیوستگی کمابیش کامل زبان و معنا، با ترجمه‌ناپذیری کمابیش کامل، روبه‌رویم، یعنی انتقال آنچه نویسنده در نظر داشته است کامل‌تر روی می‌دهد. متن‌های شعرها به نسبت برخوردارِی متن از سرشت شعری و برخی از داستان‌ها و برخی از متن‌های فلسفی و پارهای از متن‌های دینی و متن‌های عرفانی و متن‌های اسطوره‌ای، کمابیش، از اینگونه متن‌ها هستند.

ممکن است زمان نویسنده و زمان مترجم یکی باشد و آنان در هم‌زمانی به‌سر برند. در این صورت کافی است که مترجم زبان نویسنده را به زبان خویش، در چارچوب بایستگی‌های زبان چونان ابزار و زبان چونان آماج (یا ابزار-آماج، برگرداند. ولی چه‌بسا نویسنده و مترجم نامهم‌رام باشند و زبان نویسنده از زمان او تا زمان مترجم دستخوش دگرگونی‌هایی شده باشد. در این صورت مترجم با این پرسش روبه‌رو است که آیا باید به زبان نویسنده آنگونه که در زمان خویش به کار می‌رده است وفادار باشد یا باید زبان نویسنده را نخست به زبان دگرگون‌شده یا ترجمه جامعه‌ای در نظرمن زمانی در آن می‌زیسته است درآید و سپس آن را به زبان خود برآید؟ کدام‌یک از زبان‌های جامعه‌ای که نویسنده به آن تعلق دارد مهم‌اند؟ زبان زمان نویسنده یا زبان زمان مترجم؟

۵- شیوه و روش من در ترجمه

نخست باید بگویم که من در ترجمه هر نوشته‌ای، در علم یا در فلسفه یا در هنر، متخالف ترجمه بر پایه صرف در دریافت مترجم از معنایی که احتمالاً نویسنده در

ذهن داشته است هستم؛ به باور من معنای متن به‌معنایی تکنک واژگان، آنگونه که نویسنده، علی‌الاصول، با دقت و مسوولیت کامل برگزیده است وابسته است. من نمی‌پذیرم که مترجمی بگوید که متن را از جمله تا پاراگراف، در متن مبدا می‌خواند و معنای دریافت‌ه را به زبان مقصد برمی‌گرداند. در نگارش من پالسداشت هویت تکنک واژگان، با معنایی دقیقی که هم در واژه‌نامه‌های نوشتاری و گفتاری و هم در متن نوشته می‌یابند، بس ایسته است. پس واژگان نویسنده، در هر گونه نوشته‌ای، برای من بسیار مهم‌اند. برای ترجمه، من آیین‌نامه خود را دارم که مهم‌ترین نکته‌های آن را در زیر می‌آورم:
۱) من نخست ویزوژواگان [= اصطلاح‌ها] و ویزنام‌ها [نام‌های ویژه (ی کسان یا جاها)] و نام‌های کتاب‌ها را بیرون می‌کشم و به ترتیب الفبایی می‌نوسم.

۲) هم‌از پارسی ویزوژواگان و تلفظ پارسی ویزنام‌ها و ترجمه فارسی نام کتاب‌ها را برمی‌گزینم و جلوی آنها یادداشت می‌کنم. می‌کوشم اگر ممکن باشد گزیده‌های پارسی‌ام از چنان دقتی برخوردار باشند که زبان ترجمه نوشته آنها را تغییر ندهم. آشکار است که اگر در روند ترجمه تغییری لازم شود تغییر را انجام داده آن را در بخش ترجمه‌شده اعمال می‌کنم.

۳) من می‌کوشم برای یک واژه بیگانه تا آنجا که شدنی است هم‌از پارسی یگانه‌ای را (یعنی یک واژه پارسی در برابر یک واژه بیگانه) در سراسر متن ترجمه به کار برم. آشکار است که می‌کوشم برای واژه‌های هم‌خانواده بیگانه به نقش‌های دستوری گوناگون، از واژه‌ها و هم‌خانواده پارسی بهره بگیرم (چه در واژه‌گزینی چه در واژه‌سازی).

۴) برای گزینش هم‌از پارسی یک واژه بیگانه می‌کوشم نخست به هم‌ازهای پیشنهادی احتمالی مترجمان پیشین برای آن واژه توجه کنم و آنها را همراه با خواش احتمالاً چندپاره واژه بیگانه در متن اصلی بررسی کنم تا احتمالاً، بهترین هم‌از را برگزینم. در این صورت هر گاه بسا کسان آن هم‌از را به کار برده باشند از نخستین گوناخه یا به‌کاربرنده احتمالی آن هم‌از، که چه‌بسا شناخته شده نباشد، نامی به میان نمی‌آید؛ ولی اگر شمار بهره‌گیران از آن واژه اندک باشد و نخستین سازنده یا به‌کاربرنده احتمالی آن شناخته شده باشد یا از متن ویژه‌ای گرفته شده باشد به آن نخستین فرد یا متن ویژه اشاره می‌کنم.

۵) یادآوری: ۱. باید بدانیم که برخی از واژگان بیگانه حامل معنایی هستند که ممکن است گزینش یک واژه شناخته‌شده برای آن مایه بدی‌باری شود،

اندیشه



عکس:شیشه فتح‌الزمانه

زیرا آن واژه در زبان اصلی معنایی دارد که در زبان و جامعه مقصد شناخته‌شده نیست و نیاز به توضیح و گذشت زمان دارد تا شناخته شود. باید به پیوند و تناظر زبان و دریافت توجه داشت. زبان ظرف دریافت است. زبان به اندازه دریافت توان و بُرد دارد. هرچه دریافت دقیق‌تر باشد کاربرد زبان دقیق‌تر است و به‌عکس. یادآوری: ۲. هرگونه جایگاهی که واژگان بیگانه در متن اصلی دارند و همچنین هرگونه نقشی که در متن اصلی و در پیوند با معنا می‌یابند باید به واژگان برگزیده مترجم در متن ترجمه انتقال یابند زیرا که واژگان هم‌از در زبان مقصد سرانجام معنایی دلخواه نویسنده و مترجم را از متنی می‌یابند که

همانا ترجمه متن بیگانه است و هرچند خود واژگان در ساختن معنای متن نقش دارند در پیوندی دوسویه معنای خود را از جایگاه خود در متن می‌یابند.

۵) اگر واژه بیگانه کاملاً تازه باشد یا هم‌از درخوری از میان هم‌ازهای پیشنهادی احتمالی پیدا نکنم دست به ساختن هم‌از، یا بهره‌گیری از منابع زبان پارسی و در چارچوب دستور زبان پارسی، می‌زنم و به چگونگی ساخت آن واژه اشاره می‌کنم. به‌رهور، گزینش یا ساخت واژه با توجه به گنجینه موجود واژگان پارسی، قواعد ساخت واژه، متن اثری که باید ترجمه شود، مجموعه نوشته‌های نویسنده و دریافت برداشت ویژه‌ای که از یک اصطلاح دارد. و. روی می‌دهد.

۶) من بی آنکه عربی‌ساز یا پارسی‌ستای سختگیری باشم، هرگاه واژه پارسی درخوری را بیابم آن را برتر از همتای عربی آن می‌دانم. (به کوتاهی باید گفت که درخوری یک واژه چندین ویژگی دارد که از آن میان چهار ویژگی برجسته چنین‌اند: ۱) ریشه داشتن واژه در تراداد واژگانی پارسی، ۲) ساخته‌شدن واژه در چارچوب دستوری پذیرفتنی، ۳) امکان ساختن واژه‌های هم‌خانواده هرچه بیشتر دیگر به‌ویژه چونان هم‌ازهای واژه‌های هم‌خانواده بیگانه و ۴) نیت‌شدن ذهن خواننده و دشوارنشدن خواندن متن برای او).

۷) من آگاهانه می‌خواهم با بهره‌گیری از واژگان پارسی شناخته‌شده یا واژگان بر ساخته پارسی-تبار تا اندازه‌ای دست به آشنایی‌دایی واژگانی بزنم با این امید که گنجینه ویزوژواگان [= اصطلاح‌های] پارسی توانگری هرچه بیشتری یابد.

۸) در جاهایی از متن ترجمه و به‌ویژه در واژه‌نامه‌های انگلیسی-پارسی و پارسی-انگلیسی، که هم‌ازهای عربی جاقفاده‌تر یا دریافتنی‌تر می‌نمایند یا برای دریافت بهتر واژگان پارسی سودمندند، این واژگان پس از واژگان دلخواه پارسی – درون دو چنگک و پس از نشانه برابری (=)، با نشانه جدایی و هم‌زاری (/، /) – جای می‌گیرند با این امید که در آینده این واژگان پارسی را همگان همچون واژگان استاندارد برای مفهوم‌ها یا معناهایی که خواهم نویسنده‌گندنبپذیرند.

۹) در ترجمه برخی از متن‌های فلسفی، من خود را نامواری‌های پدیدآمده در متن ترجمه آگاهم که اگر بخشی از آن بر خاسته از نثر دشوار یا ویژه متن اصلی و دشواری نسبی گزارش آن به نثر پارسی باشد، بی‌گمان بخشی نیز برآمده از کوشش من در بهره‌گیری هرچه بیشتر از واژگان پارسی و ساختار دستوری زبان پارسی است. این روش به گونه‌ای آگاهانه در هرجا و همه‌جای متن ترجمه‌هایم به کار بسته می‌شود، با این امید که ورزیدگی هرچه بیشتر من در خوانش و نگارش متن‌هایی از گونه‌ای که من ترجمه می‌کنم زبان پارسی هرچه جلوه‌ده‌تر و توانمندتری را بر مرغان آرد، زبانی که بهره‌گیری از واژگان ناپارسی در آن باید هم به بایستگی روی دهد و هم به شایستگی: به بایستگی زیرِ برابرِواژه‌ای درخ‌ور را در گنجینه واژگان پارسی نمی‌یابیم یا نمی‌توانیم بسازیم و به‌شایستگی زیرا واژگان ناپارسی را در پیکیه نیرومند خویش، با ساختار و سامانه‌ها و اندام‌ها و بخش‌ها و یاخته‌های ویژه، به‌کار می‌گیرم.

۱۰) نگارش ویزنام‌ها بیشتر برپایه تلفظ آنها در زبان اصلی، در چارچوب فراخواری زبان پارسی، است مگر نام‌هایی که تلفظ‌های ویژه‌ای از آنها در میان ما ایرانیان/پارسی‌زبانان پذیرش همگانی یافته‌اند.

۱۱) من می‌کوشم از نقطه‌گذاری و نشانه‌هایی چون پرانتز و کروشه و… و دیگر نشانه‌های نگارشی و ویرایشی به شیواتی استفاده بهره گیرم.

۱۲) همچنین می‌کوشم ساختار و فرمت و نقطه‌گذاری می‌کنم. من نیز در ترجمه پاس به‌دارم: از چگونگی فصل‌بندی و بخش‌بندی و پاراگراف‌بندی تا چگونگی نقطه‌گذاری (جای نقطه، ویرگول، ویرگول نقطه و…).

۱۳) من معمولاً این نکته را یادآوری می‌کنم که ترجمه یک کتاب لزوما نشان‌دهنده همراهی مترجم با نویسنده در همه کتاب یا در بخش‌هایی از آن نیست.

۱۴) همچنین یادآور می‌شوم که چه‌بسا نادرستی‌هایی در ترجمه راه یافته باشند. هرگونه نکته‌سنجی، آگاه‌سازی و نکته‌آموزی خوانندگان بر دیدگان جای خواهد داشت.

۱۵) در پایان این نوشته نیز یادآوری می‌کنم که ترجمه‌کردن یک متن هرگز جای اندیشیدن به زبان مادری درباره جستار آن متن و جای نوشتن به زبان مادری برای هم‌زبانان را نمی‌گیرد. ما همه باید بایستگی چیزی گزینش و نوشتن را به‌عنوان یک ضرورت و یک ضرورتی که مترجم را به‌عنوان مترجم از ترجمه ر بی‌پذیریم و ترجمه را بیشتر چونان مکمل بتکریم. به‌عنوان هر کسی که دستی به قلم ترجمه دارد خود دلپستگی‌هایی به پژوهش و اندیشه‌ورزی و نوشتن یافته‌های خود نیز دارد. اگر ناگزیری‌های گوناگون، گاه بس خجسته و گاه نه‌چندان خجسته، قلم‌به‌دستان را به سوی ترجمه می‌رانند، بادا که به فرصتی درخور بتوانند اندیشه اندیشیده به زبان خود را برای هم‌زبانانشان، که هموندان یک جامعه با سرنوشت و فرهنگ و پرسمان‌های کمابیش هسسانند، بنویسند و بادا که نوشته‌ها انتشار یابند!

*** عضو هیات علمی فلسفه علم دانشگاه علوم و تحقیقات**

روزنامه‌نگاری علمی تنها کار عشق است

با ایجاد روابط صادقانه و صمیمانه با کارشناسان رسانه‌ای این فناوری، یعنی روزنامه‌نگاری که چه در مطبوعات و چه در رادیو و تلویزیون، در این زمینه فعالیت دارند، کار ترویج علم را به کار دانش سپارند.

۴ شما در مصاحبه‌های قبلی خود از برخی نامرادی‌ها و عدم همکاری‌ها گله کردید و گفتید از واکنش برخی مسؤولان دلسرد شدید. آیا اکنون که این جایزه به شما اهدا شده است، دلگرم شده‌اید و خستگی یک عمر کار روزنامه‌نگاری از نتان بیرون رفته است؟

خیر، من در رزنامه‌عام که به‌عنوان سخنرانی در آن مراسم عرض کردم، گفتم من آفتاب لب بامسم و رفتنی. من برای خودم چیزی توقع ندارم. دادن این جایزه، چه راهی را می‌تواند برای باز شدن دست روزنامه‌نگاران جوانی بگشاید که در زمینه ترویج دانش فضایی فعالیت دارند. آیا دادن این جایزه مسؤولان سازمان فضایی را از خواب غفلت بی‌مهری به روزنامه‌نگاران جوان بیرون می‌آورد؟ اگر بینم چنین شده، خوشحال می‌شوم و گرنه این جایزه هم در کنار ده‌ها تقدیرنامه و تشکرنامه و… درون کارتن مقوایی در انباری خانم‌یابگانی می‌شود.

۴ با این حساب، برنامه‌های آینده‌تان چیست؟

من به‌زودی با دیگر از ایران خواهم رفت تا در روسیه کار تحقیق و پژوهش در زمینه فضاوردی را ادامه دهم زیرا برخلاف تصور من، بازگشتم به ایران بعد از سال دوری از وطن، نتوانست مرا راضا کند. من در آنجا برای ترویج دانش فضایی در بین جوانان مملکت مفیدتر خواهم‌بود تا در اینجا بیش از یک‌سالم پیش که به ایران برگشتم. تصور می‌کردم با دایسر کردن نخستین موزه-نمایشگاه فضایی خاورمیانه در ایران، می‌توانم نظر مسؤولان ترویج دانش فضاوردی را جلب کنم و با کمک آنها، گام‌های مهمی در این زمینه بردارم. اما در عمل این رویایم جامه عمل ننوشت و حاصل چند نشست من با مسؤولان سازمان فضایی، در شنیدن قصه‌های بی‌انتهای آنها و وعده‌وعده‌های سر خرمن خلاصه شد که هیچ‌کدام سرانجامی نداشت.

۴ گفتید در برنامه‌های تاب‌وارن ذکر شده به دلیل برخورداری از حمایت حرفه‌ای جمعی از روزنامه‌نگاران علمی کشور که شما را سربلوار دریافت این جایزه دانستند، این جایزه به شما تقدیم می‌شود. برای روزنامه‌نگاران جوان کشور که می‌خواهند راهنما را ادامه دهند و شما را الگوی خود می‌دانند، چه پیامی دارید؟

البته من در حدی نیستم که برای این عزیزان الگو باشم، ولی به‌عنوان فردی که بیشترین بخش عمرش را صرف روزنامه‌نگاری علمی کرده‌ام، به این دوستان عرض می‌کنم اگر به کارتان عشق می‌ورزید، آن را ادامه دهید. روزنامه‌نگاری و به‌ویژه نوع علمی‌اش، اصلا نمی‌تواند به‌عنوان منبع درآمد برای تأمین مخارج زندگی باشد. این کار تنها کار عشق است و بس. در کارتان مخلص باشید و تنها رضای خدا را در نظر بگیرید که او تنها دهننده و بالابرنده است.

ادامه از صفحه ۲

آسمان محبوب من است

۵- در سال‌های اخیر رسانه‌ها بسیار گسترش یافته‌اند و جوانان بسیاری در حوزه ترویج علم فعالیت می‌کنند. من نیز در سال‌های اخیر با روزنامه‌نگاران و برنامه‌سازان علمی بسیاری همکاری کردم. هرچند این جوانان با شور و شوق بسیار فعالیت می‌کنند اما به‌نظر می‌رسد پشتوانه‌ای ندارند و کسی یا سازمان و نهاده‌ی از آنها حمایت نمی‌کند. به همین دلیل به‌نظر می‌رسد اگر تشکیلاتی از فعالان ترویج علم حمایت کنند، بازدهی در نظر آنها بیشتر می‌شود، به همین دلیل اینگونه فعالیت‌ها بسیار بیشتر خواهد شد.

۶- هرچند انجمن ترویج علم در تلاش است فعالیت و دستاوردهای فعالان ترویج علم را برجسته و به جامعه معرفی کند، اما به‌نظر می‌رسد خود انجمن ترویج و فعالیت‌های آن ناشناخته مانده است. علاوه بر این، این انجمن به منابعی دسترسی ندارد و فعالیت این انجمن بیشتر بر پایه همت اعضای آن به پیش می‌رود، به همین دلیل لازم است بخش‌هایی مانند وزارت آموزش عالی یا آموزش و پرورش از آن حمایت کنند.

*** عضو هیات علمی فلسفه علم دانشگاه علوم و تحقیقات**

از چشم غربی

فلسفه و ترجمه



روزمری آروجو
ترجمه: محمدرضا رضاییاندلویی

در سراسر تاریخ فلسفه غرب، به عمل ترجمه و پرسش‌های فلسفی‌ای که ترجمه پیش می‌نهد توجه چندانی نشده‌است. درواقع، تا همین چند دهه اخیر، رابطه بین فلسفه نهادی (institutionalized) و مطالعه ترجمه رابطه‌ای نامتوازن بود، یعنی مترجمان و متخصصان ترجمه علاقه نسبتاً زیادی به فلسفه داشتند اما فیلسوفان در معمای ترجمه تعمق نمی‌کردند (بیم، ۲۰۰۷: ۲۵۴). پویایی این رابطه در چند دهه آخر قرن بیستم به‌تدریج تغییر کرد، زیرا تفکر معاصر بیش از پیش از پیوندهای عمیق فلسفه و ترجمه آگاه شد. چنین استدلال شده که فلسفه به ترجمه صرفاً علاقه‌مند نیست، بلکه درواقع «شیفته» آن است زیرا ترجمه «مفهومی» در اختیار می‌گذارد که در چارچوب آن «امکان، و چه‌بسا عمل، فلسفه را می‌توان بحث کرد» (بنیامین، ۱۹۸۹: ۹).

ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی وابسته به ساختارشنکی (یکی از تاثیرگذارترین گرایشات تفکر پسانیچ‌های)، پیوند نزدیک امکان فلسفه و فرض‌های عمیقار شده‌دار درباره زبان و ترجمه را بررسی کرده است. وی بحث می‌کند که فلسفه به‌مثابه حوزه‌ای که نقش آن بررسی نظاممند حقیقت است باید بر امکان وجود معنای واحد و تک‌صدایی تکیه کند؛ معنایی که فراتر از مرزهای فرضی زبان‌های خاص است و بنابراین با عبور از مرزهای زبانی ثابت می‌ماند. در نتیجه، اعتقاد به ترجمه‌پذیری ناگزیر از «ثبیت معنای ترجمه معتملیه انتقال یک معنا یا یک حقیقت از یک زبان به زبان دیگر است» (۱۹۸۸: ۱۴۰). این دیدگاه بیش از دو قرن، از زمان سیسرو تا امروز، بر نوع نگاه به ترجمه و نظریه‌پردازی درباره آن در غرب سایه افکنده است.

۱ – ترجمه به‌مثابه انتقال: سنت ماهیت‌گرایی (essentialism)
ایس دیدگاه رایج درباره ترجمه دقیقاً منطبق با یکی از فرض‌های بنیادین متافیزیک غرب و سنت یهودی-مسیحی است: اعتقاد به اینکه صورت و محتوا (یا ذات و تفکر، و ماه و مدلول، کلمه و معنا) به‌تنهایی متمایز هستند. به‌عنوان جدایی‌پذیر بلکه حتی مستقل از یکدیگر. اگر زبان صرفاً ابزاری برای بیان یا انتقال معنای ثابت باشد، نقش نوعی لایه بیرونی خواهد داشت که باید آنچه را همراه دارد حفظ کند و سالم به جای دیگری برود یا برساند.

ریشه این مفاهیم را می‌توان در ماهیت‌گرایی سنت افلاطونی یافت. همان‌گونه که سقراط در «کراتیلوس» استدلال می‌کند، از آنجا که چیزیها اهمیتیه و در آن واحد به‌طور یکسان به هم تعلق ندارند، باید مستقل از ما باشند و ماهیت واقعی و ثابت خاص خود را داشته باشند» (هامپلتون و کرتز، ۱۹۶۱: ۲۲۵–۲۲۴). در نتیجه، اگر چیزیها را با تاثیر نمی‌پذیرند، و اگر «نام‌ها به لحاظ ماهوی حقیقتی آیداپار» دارند، (همان منبع) که بازنمود چیزهایی است که به آنها اشاره می‌کنند، این «حقیقت» درواقع باید فراتر از مرزهای صوری تکنک نظام‌های زبانی باشد و با تغییر کلمات، بافت‌ها یا حتی زبان در هر زمان یا مکان به شکل آرمانی تکرارپذیر باشد. اما، در آن مکان جدایی خودشان از چیزها و معنای از کلمات معتقدند به ترجمه به‌مثابه انتقال بی‌طرفانه معنای ذاتی بین زبان‌های می‌گردند و در نتیجه نقش مداخله‌گر مترجم را در فرآیند ترجمه محکوم یا سرکوب می‌کنند. درواقع، مقاومت در برابر کشتگری مترجم یکی از موضوعات همیشگی در گفت‌وگو غالب ترجمه در سنت غرب بوده است؛ گفت‌وگانی که اغلب تلاش کرده با رویکرد تجویزی ترجمه مشخصی که مترجمان را در برابر نویسندگان و ترجمه‌ها (در برابر متن غیر ترجمه‌ای قرار می‌دهد حفظ کند.

رهنمون‌های اخلاقی این دیدگاه در استعاره مکرر «لباس» نمایان است که طبق آن کلمات لباس‌هایی‌اند که برای حفظ بدن عریان معنای خود و شکل‌دادن به آن طراحی شده‌اند. بر اساس این دیدگاه، مترجمان نباید به بدن متن‌هایی که لباس هایشان را عوض می‌کنند دست بزنند و فقط باید به دقت لباس‌ها را عوض کنند؛ بنابراین، مترجم وظیفه‌ای خدمانی و مکاتبی دارد که باید با بی‌طرفی و احترام اقدام خود (و/یا وبکم، ۲۰۱۰: ۲۰۱) از آنجا که برداشت‌های ماهیت‌گرایانه حاضر به پذیرش نقش مؤثر و سازنده فعالیت مترجم نیستند، نقش سیاسی ترجمه و تاثیر آن را در ساخت هویت و روابط فرهنگی نادیده می‌گیرند. این نوع برداشت‌ها نقش مهمی در تعصب‌های دیرینه‌ای داشته‌اند که ترجمه را اغلب نوعی نگارش دست‌موم و تقلیدی می‌دانند و وظیفه مترجم را به تلاش برای پنهان کردن نقش خود (ناپدیدایی)، که تقریباً محال است، تقلیل می‌دهند.

۲ – ترجمه به مثابه تغییر کنترل شده

مداخله پسانیچ‌های پیوند جدایی‌ناپذیر ترجمه و فلسفه که دریدا به آن اشاره می‌کند با نقد درفش نیچه از متافیزیک غرب ارتباط نزدیک دارد. نیچه اولین فردی بود که مسایل فلسفی را با تفکری نو درباره زبان مرتبط ساخت (فوکو، ۱۹۷۳: ۳۵۰). به نظر نیچه، نقش محوری در شکل‌گیری گرایشات ضدبنیادگرای (مانند دینزدایی، نقد فلسفه، تفکر پسپاساختارگر، ساختارشنکی و نوع‌ل‌گرایی) در فلسفه معاصر داشته و حوزه‌های پژوهشی جدیدی از قبیل مطالعات جنسیتی و پساستعماری پیش نهاده است. نیچه، در مقاله‌ای که در سال ۱۸۷۳ با عنوان «حقیقت» و دروغ‌ها در معنای غیر اخلاقی» نوشت، شالوده‌نوعی برداشت از زبان را رد می‌کند و به دنبال فلسفه‌ای است که ترجمه را از یک نوع بی‌معنا یا آگاهی که زبان‌ها بی‌شک به دست انسان‌ها خلق شده‌اند، باطل هیچ نوع معنای مفهوم ذاتی وجود ندارد که بتوان آن را مشخص از بافت زبانی‌اش جدا کرد و به طور کامل به جای دیگر برد. هر مفهوم، به مثابه بخشی از نظامی اختیاری و قراردادی، لزوماً به دست انسان ساخته شده و «نتیجه توازن نابرابر هاست» این نتیجه‌گیری از این حقیقت تأیید می‌شود که، مثلاً اگرچه هیچ‌گاه نمی‌توانیم در طبیعت «برگ درخت» آرمانی را بیابیم- یعنی «مدل اولیه‌ای که احتمالاً همه برگ‌هاها بر اساس آن را داشته» (۱۹۹۹: ۱۸۸)- باز هم مفهوم آن استفاده می‌شود، خاصه، زبان کار خود را دقیق و درست انجام می‌دهد، زیرا قراردادهایی که زبان را ممکن می‌سازند به ما آموخته‌اند که باید تفاوت‌های خاص را نادیده بگیریم تا همه‌چنان به این فرض نادرست معتقد باشیم که تکرار دقیق هر چیز ممکن است.

مفاهیم و معنای کشف نمی‌شوند، ساخته می‌شوند و از آنجا که شرایط ساخت‌شان هرگز یکسان نیست، هیچ‌گاه نمی‌توانیم آنها را به‌طور کامل بازتولید کنیم. درست همان‌طور که برگ‌ها یا یکدیگر متفاوتند و هیچ برگی نمی‌تواند دقیقاً تکرار برگ آرمانی و اصیلی باشد که جدا از مفهوم قراردادی «برگ» است، هر نوع بازتولید متن در زبان یا رسانه دیگر اصالت متن اصلی فرضی را نخواهد داشت، بلکه متن متفاوتی خواهد بود که تاریخ و شرایط (باز)تولیدش را از خود همراه دارد. ممکن است این متن «متفاوت» در حکم بازتولید معتبر متن اصلی قابل‌قبول باشد یا حتی پذیرفته شود و البته چه‌بسا پذیرفته نشود زیرا انتقال بین «ترجمه» و «اصل» به بافت و سنت و قرارداد وابسته است و «باید ساخته و نهاده‌ینه شود» و بنابراین «همواره تغییر می‌کند» (دیویس، ۲۰۰۲: ۱۶۴).

با درنظر گرفتن نقد نیچه از تفکر افلاطونی، ترجمه (دیگر نمی‌توان انتقال معنای ذاتی بین زبان‌ها و فرهنگ‌ها در نظر گرفت، بلکه برای این نوع برداشت از ترجمه «این مفهوم تغییر را جایگزین کنیم که به معنای تغییر کنترل‌شده یک زبان یا متن در زبان یا متن دیگر است» (دریدا، ۱۹۸۸: ۲۰۰). یکی از اولین نوشته‌هایی که برخی از پیامدهای گسترده این نوع برداشت در آن نشان داده شده «مترجمان هزارویک‌شب» خورخه لوپیس بورخس است. این اثر، که برای اولین‌بار در سال ۱۹۲۵ در آرتانتین چاپ شد، به ترجمه به مثابه نوعی نگارش موجه مستقل نگاه می‌کند.

ادامه در صفحه ۹